

درس چهارصد و شانزدهم: صوت ۴۳۸

بررسی اقسام فَعْد مَكْلَفٌ به توسط مرحوم کمپانی

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کلام مرحوم آخوند یک نکته‌ای ماند که مرحوم اصفهانی هم توضیح مختصری راجع به این مسئله می‌دهند و این جلسه به این نکته می‌پردازیم و ان شاء الله شاید بعداً شروع به جمع‌آوری این بحث دیگر کنیم.

در صورتی که أحد از اطراف علم اجمالی ابتلاء به اضطرار پیدا کند، مرحوم آخوند در کفایه - اگر نظر رفقا باشد - قائل به احتیاط هستند به عکس افراد دیگری که در مانحن‌فیه وقتی که أحد از طرفین مورد ابتلاء و معنون به عنوان اضطرار می‌شود، با خروج مضطرّ^۲ إلیه علم اجمالی را منحل می‌دانند. مرحوم آخوند در جواب اینها می‌فرماید که اضطرار موجب انحلال علم اجمالی نیست زیرا دلیل قائل به براءت در اینجا خروج أحد الطرفین از تحت اطراف علم اجمالی است. خروج أحد الطرفین به معنای فقْد مکلف^۳ به است و در صورت فقْد مکلف^۴ به دیگر

تکلیفی وجود ندارد یعنی تکلیف مشروط به وجود موضوع است و وقتی که موضوع نباشد دیگر تکلیف نیست.

نهی **لا تَشْرَب** در موردی است که موضوع خارجی خمر محقق باشد و اگر موضوع خمر محقق نباشد خب دیگر تکلیفی در اینجا وجود ندارد و تکلیف در مرحله تنجّز خودش یعنی در مرحله انشاء و ملاکات باقی می ماند پس وجود موضوع را شرط برای تحقق تکلیف می دانند. پس این واجب، واجب مشروط می شود.

توضیحی در باب واجب مشروط

در واجب مشروط واجب معلق بر شرط یا شرائط خارجی است که با فقدان آن شرائط طبعاً واجب هم منتفی خواهد شد مثل استطاعت که معلق و مشروط بر **تخلية السرب** است و استطاعت مالی و صحت و سلامت و همین طور عدم وجود شیء اهم مانند ممرضیت مریض و امثال ذلک. بناءً علی هذا شکی نیست که خود فقّد موضوع به عنوان شرط عقلی برای هر واجبی خواهد بود، این دلیل برای این

افرادی است که قائل به انحلال علم اجمالی هستند.
اگر یادتان باشد مرحوم آخوند در آنجا فرمودند
که فَقَدْ موضوع از شرائط تکلیف نیست و تکلیف
مطلق است منتها شرط تحقق خارجی تکلیف است
و تکلیف **لَا تَشْرِب** شامل خمر می شود منتها شرط
تحققش عبارت از وجود فرد خارجی است پس نهی
لَا تَشْرِب شامل همه افراد خواهد شد.

آن کسی که خمر در مقابل او نیست قدرت ندارد
نه اینکه نهی شامل او نمی شود، قدرت بر فعلیت و
قدرت بر تحقق ندارد و بناءً علی هذا خود نهی
لَا تَشْرِب به علم اجمالی خودش، مطلق است پس
دیگر واجب مشروط نخواهد بود. واجب مطلق هم
فِي أَيِّ حَالٍ وَاجِبٌ سِوَاءَ كَانِ أَحَدُ الطَّرَفَيْنِ مَبْتَلًى
بِالْاضْطِرَّارِ أَوْ لَا يُبْتَلَى بِهِ. پس بعد از طرور اضطرار
فَقَدْ شرط و خروج أحد الطرفین از تحت علم
اجمالی نیست زیرا تکلیف ما تکلیف مطلق است و
وقتی تکلیف مطلق شد به استصحاب بقاء تکلیف
سابق، حکم به احتیاط بعد از طرور اضطرار خواهد
شد. این دلیل مرحوم آخوند بود.

مرحوم کمپانی در اینجا به این نکته اشاره می کنند

و می‌فرمایند که فَقَدْ مَكْلَفٌ به چند قسم است:

قسم اول اینکه مَكْلَفٌ به موجود است یعنی موضوع در خارج موجود است الاً اینکه قدرت و قوت در انبعاث عضلات وجود ندارد. فرض کنید که شخص عاجز و فلج است و خمر خارجی هست منتها این فلج است و نمی‌تواند برود و بردارد والا دلش هم می‌خواهد و مایل هم هست که برود و بردارد، این دیگر در این صورت قدرت بر اتیان به تکلیف ندارد. همه قائل هستند بر اینکه قدرت بر تکلیف شرط برای تکلیف است یعنی هر تکلیفی مشروط به قدرت است چرا که خود مرحوم کمپانی هم این مطلب را ذکر کرده است البته ما در اینجا نظر داشتیم و مطلب داشتیم علی‌کلّ حال بنا بر همین مسئله، [در واقع در این قسم عدم] قدرت بر تکلیف به واسطه عدم قدرت در عضلات است، و به واسطه آن موانعی که در اراده [وجود دارد] نیست و در تحقق فعل اراده تام است الاً اینکه به واسطه فلج و مرضی از این مسئله عاجز است.

قسم دوم اینکه قدرت در عضلات هم موجود

است و اراده هم تام است ولی مانعی وجود دارد
فرض کنید که بین انسان و بین این شیء حاجزی
قرار می‌دهند [مثلاً] در کمد می‌گذارند و در آن را
قفل می‌کنند. اراده برای شرب خمر تامّ است و
قدرت در عضلات و انبعاث عضلات هم هست
یعنی دست قادر بر آن است الاّ اینکه مانع وجود
دارد.

قسم سوم فقدان محل است که مرحوم کمپانی
می‌فرمایند که در این قسم سوم آن قدرت بر تکلیف
در اینجا می‌آید که اتفاقاً مانحن فیه از این قبیل است
یعنی محل مفقود است حالا این فقدان محل یا فقدان
واقعی است یا فقدان اعتباری است؛ فقدان واقعی این
است که یک شیء واقعاً مفقود بشود یعنی بوده است
و بعد ناپدید شود. دوم اینکه خود شیء موجود است
اما اعتباراً فقدان حکمی پیدا می‌کند مثل اینکه
اضطرار بر آن عارض می‌شود.

من باب مثال اضطرار به عنوان تداوی یا به عنوان
انقاذ و نجات از مهلکه در اینجا عنوان فقدان حکمی
را بر این موضوع و بر این مکلف آورده است که
مانحن فیه ما از همین قبیل است؛ شیء در خارج

موجود است و أحد الإنائین در خارج هستند منتها
تعلق طرّو اضطرار بر أحد طرفین او را از تحت
قدرت بر فعل و ترک خارج می کند و او را ملزم به
فعل می کند؛ یعنی **أحد الطرفين لا تشرب** دیگر در
اینجا مفقود است و او را از تحت قدرت بر آن فعل
خارج می کند.^۱

اینجا محل، محل بحث است و در اینجا ما باید
مطرح کنیم که آیا این قدرت بر عدم قدرت بر فعل
به واسطه فقدان محل شرط برای واجب هست یا نه؛
یعنی واجب مشروط به قدرت است یا نه؟ در آن دو
مورد اول واجب نسبت به آن دو مورد اول مطلق
است یعنی اگر مکلف قادر بود و اراده تام بود منتها
قدرت نداشت، می خواهد برود شرب خمر کند منتها
نمی تواند از جای خودش بلند شود؛ کمردرد و
دیسک دارد و اگر دیسک نداشت می رفت و شرب
خمر هم می کرد. یا اینکه فرض کنید اراده تام است و
دیسک کمر هم ندارد و می رود شرب خمر کند
می بیند که در کمد بسته است و آنجا مانع موجود

^۱. نهاية الدراية، ج ۲، ص ۶۰۰.

است.

در این دو مورد قدرت بر تکلیف هست و واجب نسبت به اینها مطلق است اما در فقدان محل، قدرت مشروط می‌شود لذا در مانحن‌فیه مرحوم کمپانی می‌فرمایند که ما نمی‌توانیم نسبت به این مورد بگوییم که این تکلیف مطلق است پس مبنای مرحوم کمپانی در صورت طرّو اضطرار بر أحد الطرفين عبارت از براءت است این نتیجه کلام ایشان شد.

حالا ما کاری به صحت و سقم این مسئله نداریم و فقط به آن مسئله قدرت بر تکلیف و این نتیجه کار داریم و نتیجه را هم قبلاً گفتیم که مسئله هیچ ارتباطی به فقدان و عدم فقدان و این مطالب ندارد چون مطالب بر روی عناوین اولیه رفتند و مصادیق، حکم محقق آنها را دارند و کاری به تکلیف ندارند اما اینکه مرحوم کمپانی آمدند تقسیم کردند و قدرت را در آن دو صورت اول شرط برای تکلیف نمی‌دانند و در صورت سوم که فقدان محل باشد یعنی وجود محل - چه تکویناً و چه اعتباراً - را شرط برای تکلیف می‌دانند، محل ایراد است. چرا؟ چون این قدرت بر تکلیف از ناحیه شارع نیامده بلکه از ناحیه

عقل آمده است و شارع نگفته است که در آن دو مورد اول تکلیف نسبت به آن مکلف خارجی مطلق است منتها حالا عجز از تناول یا وجود مانع در اینجا باعث عدم قدرت مکلف می‌شود. در این دو مورد واجب مطلق است اما در مورد سوم که مسئله فقدان محل است تکویناً یا حکماً تکلیف مشروط به وجود خارجی این شیء است.

تساوی تنجّر تکلیف در صورت عجز از

فعل و یا فقدان محل

این هم از همان مواردی است که با مبنا مخالفت دارد. چرا؟ چون عقل هیچ فرقی بین عجز از فعل و فقدان محل نمی‌بیند یعنی از نقطه نظر عقل آنچه که محقق نهی است یعنی آنچه که محقق مخالفت با مولا هست عبارت از ایجاد فعل خارجی است، آن محقق مخالفت است یعنی محقق مخالفت با مولا عبارت از اتیان به این فعل خارجی است و این معنا معنای تحقق خارجی آن فعل است و معنای مخالفت عینی و خارجی آن نهی مولا است و هر چیزی که جلوی این ایجاد را بگیرد بآیّ نحو کان، موجب عدم قدرت بر فعل خواهد شد. هر چیزی که جلوی این مسئله

را بگیرد؛ حالا یا فلج جلوی این مسئله را بگیرد یا دیسک کمر جلوی این مسئله را بگیرد یا نوم جلوی این مسئله را بگیرد یا مانع جلوی این مسئله را بگیرد. فرض کنید که مانع، قرار دادن آن در حاجزی است که نمی‌تواند آن را بگیرد یا قراردادن آن در یک صندوقی است که نمی‌تواند آن را بگیرد. پس یا مانع است یا اینکه خود آن فعل آن امر خارجی به **عِلَّةٌ مِنْ** **العلل** از تحت قدرت مکلف خارج بشود و موجب عدم قدرت و عدم اتیان این فعل منهی خواهد بود. پس عقل هیچ تفاوت و فرقی بین عجز از فعل به واسطه عدم قدرت در عضلات و عجز از فعل به واسطه وجود مانع و عجز از فعل به واسطه عدم محل نمی‌بیند. اگر بحث راجع به تجرّی و اینها را بخواهیم مطرح کنیم خب در آنجا هیچ فرقی بین آن سه تا نیست. در باب تجرّی آن شخص متجرّی مُقَدِّم بر فعل است حالا آن مُقَدِّم بر فعل گاهی از اوقات موفق بر ایجاد فعل می‌شود و گاهی اوقات موفق نیست، آن بحث تجرّی جداست. یک وقت شخص متجرّی اقدام بر فعل می‌کند متنها یک مرتبه شخصی از پشت دست او را می‌بندد یا اقدام بر فعل می‌کند و

یک مرتبه می بیند که این خمر در صندوق است و قدرت بر فک باب صندوق و فتح بر باب صندوق ندارد یا اقدام بر فعل می کند و می بیند که اصلاً خمری نیست و رفیقش قبل از او آمده و قدرت بر فعل داشته و ترتیب خمر را داده است! چشمش بسته است و باز می کند و یک دفعه می بیند که نیست! در هر سه مورد تجرّی موجود است.

اگر شما به حرمت قبح فاعلی نسبت به فعل قائل هستید و براساس قبح فاعلی عقاب است پس در هر سه مورد اینها عقاب است پس چطور شما نسبت به دو مورد اول قائل به وجود تکلیف هستید ولی در مورد ثالث قائل به وجود تکلیف نیستید؟! در حالی که در هر سه مورد قبح فاعلی وجود دارد. وقتی شخص چشمش را باز می کند می بیند که رفیقش آمده است و قبل از او ترتیب خمرش را داده است، اگر رفیقش این خمر را تناول نمی کرد او شرب می کرد خب حالا فَعْد محل در اینجا چه تأثیری در رفع قبح فاعلی دارد؟! قبح فاعلی به جای خودش محفوظ است.

همین طور اگر بخواهد اقدام بر فعل کند و ببیند

که این در یک صندوقی مغلق است و قبح فاعلی هم در اینجا موجود است، قسم اول شخصی اقدام می‌کند یا می‌خواهد بلند شود برود می‌بیند که نمی‌تواند کار انجام بدهد و ضعف او را گرفته است و احتیاج به شرب خمری دارد که انبعاث قدرت در عضلاتش بشود، می‌بیند که نمی‌تواند برود! پس در هر سه مورد قبح فاعلی موجود است.

این شرطیت قدرت برای تکلیف از چه بابی در آن دو قسم اول نیست و در آن قسم ثالث هست؟! اگر ملاک عقل است عقل هر سه مورد را واحد می‌داند. یعنی منظور شما این است که حتماً باید خمر خارجی باشد تا اینکه تکلیف بیاید؟! اگر خمر خارجی [منظور] باشد بسیار خوب در هر سه مورد خمر خارجی موجود است؛ در مورد اول هم خمر خارجی هست منتها شخصی دست انسان را بسته است یا انسان دیسک دارد یا فلج است و نمی‌تواند بلند شود. در مورد دوم هم خمر یعنی موضوع خارجی موجود است **إِلَّا أَنَّهُ فِي الصَّنَدُوقِ لَا يُمْكِنُ فَتَحُهَا** در مورد سوم هم آن خمر خارجی محقق است **إِلَّا** اینکه دست انسان به او نمی‌رسد **إِمَّا بِفَقْدِهِ أَوْ إِمَّا**

بِشْرَبِ شَخْصِ الثَّانِي باز خمر خارجی موجود است.

اینکه الآن خمر خارجی نیست این نبودن نه به خاطر عدم قدرت بر تکلیف است بلکه به خاطر این است که موضوع برای تکلیف دیگر در اینجا منتفی شده است! اما نه اینکه تکلیف در مقام تنجّز خودش از بین می‌رود. نهی **لا تَشْرَبِ الخمر** علی‌کلّ حال در مقام تنجّز خودش باقی است آن موقع این **لا تَشْرَبِ الخمر** به فعلیت می‌رسد که خمر در خارج محقق بشود و شما قدرت بر شرب را داشته باشید حالا اگر خمر در خارج محقق شد و شما قدرت بر شرب را ندارید باز هنوز فعلیت پیدا نمی‌کنید. خمر در مقابل شما هست ولی شما قدرت بر شرب ندارید، دست شما بسته است و دهان شما هم بسته است و هیچ کار نمی‌شود کرد خب این الآن فعلیت ندارد آن قبح فاعلی هم به جای خود هست، قبح فاعلی در هر جا هست ولو خمر هم نباشد.

ترتّب اثر به قبح فاعلی در هر حال

کسی که نیت شرب خمر داشته باشد ولو بدون

خمر، قبح فاعلی شامل حالش می شود لذا [وقتی از

امام سؤال می شود که چرا می فرماید]: «**اللَّهُمَّ الْعَن**

بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً» می فرمایند: «**لَأَنَّهُمْ رَضُوا بِفِعَالٍ**

آبَائِهِمْ» بنی امیه در زمان صد سال بعد که هنوز

موضوع خارجی اش محقق نبود، موضوع خارجی

صد سال پیش بود و او را شهید کردند اما الآن که

دیگر امام حسین علیه السّلام نیست! الآن دیگر

کربلایی نیست! پس لازم نیست موضوع خارجی

باشد! قبح فاعلی در هر حال موجب ترتّب اثر هست

إِمَّا الثَّوَابُ وَ إِمَّا الْعِقَابُ! آن که فعلیت پیدا می کند

آن عبارت از حضور مکلف در یوم عاشورا و عدم

العجز از تکلیف است کما اینکه حضرت سجاد

علیه السّلام از نصرت و مساعدت امام خودش

معذور بود وقتی که مریض، و افتاده است تکلیف هم

در این صورت برداشته می شود. این قدر بیماری و

مرض حضرت شدت پیدا کرده بود اصلاً حضرت

قادر نبود بایستد! پس صرف حضور یوم عاشورا و

صرف حضور مکلف در یوم عاشورا موجب فعلیت

تکلیف نیست برای اینکه حضرت سجاد هم در

عاشورا بود و هم خودش حضور داشت؛ یعنی هم

روز عاشورا آمد و هم مکلف در روز عاشورا حضور داشت پس چون عجز از تکلیف دارد آیا می‌توانیم بگوییم که تکلیف وجوب نصرت امام معصوم برای امام سجاد فعلیت داشته است؟! جناب مرحوم کمپانی! نه، اصلاً فعلیت پیدا نکرده است و در مرحله تنجّز باقی مانده است، همین‌طور اگر مانع پیش بیاید مثلاً می‌خواهد بیاید امام حسین را نصرت کند یک دفعه می‌بیند لشکر جلوی راه را گرفتند و اجازه عبور نمی‌دهند.

وجوب حفظ نفس امام معصوم

علیه‌السّلام

نصرت امام واجب است ولو اینکه انسان به شهادت برسد؛ از مسائلی که واجب است عبارت از حفظ نفس امام معصوم علیه‌السّلام است حفظ نفس واجب است علی‌کلّ حال ولو اینکه منجر به شهادت انسان بشود. این یکی از واجبات است. حالا این شخص می‌خواهد بیاید ولی اسبش می‌افتد در راه می‌میرد خب مانع پیش می‌آید نمی‌توانیم بگوییم که تکلیف نسبت به این در این شرایطی که برایش پیش آمده فعلیت دارد! دیگر فعلیت ندارد! چطور خودش

را به آنجا برساند؟! و همین طور برای شخصی که به کربلا بیاید و امام معصوم به او بگوید که جایز نیست حرب کنی، شاید امام حسین به بعضی ها بگوید که شما باید بمانید و با اسرا بروید و همراه آنها باشید، اگر این بجنگد کار حرام انجام داده است!

مقصود، کشته شدن با امام حسین نیست بلکه مقصود اطاعت دستور است، مسئله این است! ممکن است حضرت به یکی بگویند که شما الآن باید در اینجا باشید و نباید با من بیایید، شما باید آن کار را انجام بدهید. این در اینجا فَعْد موضوع حکماً می شود؛ موضوع برای نصرت امام حسین هست، یوم عاشورا هست، مساعدت هست، خود سید الشهداء هست، ولی امام حسین چون مشرّع است - البته مشرّع که رسول الله است متها امام حسین مبین تشریع است - حکماً و تشریعاً و اعتباراً این موضوع را از بین می برد و سلب می کند. آیا در این صورت تکلیف هست؟! تکلیف نیست و فعلیت ندارد. پس در همه موارد ثلاثه تکلیف فعلیت پیدا نمی کند و این اختصاص ندارد به آن موردی که فقط موضوع و محل اعتباراً از بین برود.

عقل نسبت به اتیان به تکلیف و نسبت به موضوع
و [نسبت به محل] - نسبت به هر سه - علی السواء
می‌داند پس قدرت مکلف بر آن فعل و بر آن دستور
و امر مولا، شرط برای فعلیت تکلیف است
علی‌ایّ حال و فرق گذاشتن بین این سه فرق
صحیحی نخواهد بود، این تتمه این بحث بود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد